

بچه‌های طبیعت

«بچه‌های طبیعت»، اسم گروهی است که تعدادی از دانش‌آموزان برای مواظبت از حیوانات و گیاهان زیبا تشکیل داده‌اند. آن‌ها دلشان نمی‌خواهد کسی به آفریده‌های خدا آسیب برساند.

مجید: بچه‌ها بیایید این جا!... این گل را ببینید؛ ساقه‌اش شکسته است.
محسن: این درخت را نگاه کنید. کسی پوست آن را کنده است.
محمد: این جا را ببینید! چه قدر کثیف و آلوده است!
محسن: این طوری نمی‌شود. باید کاری کنیم.

حالا برایم بگو



آن‌ها می‌خواهند چه کار کنند؟

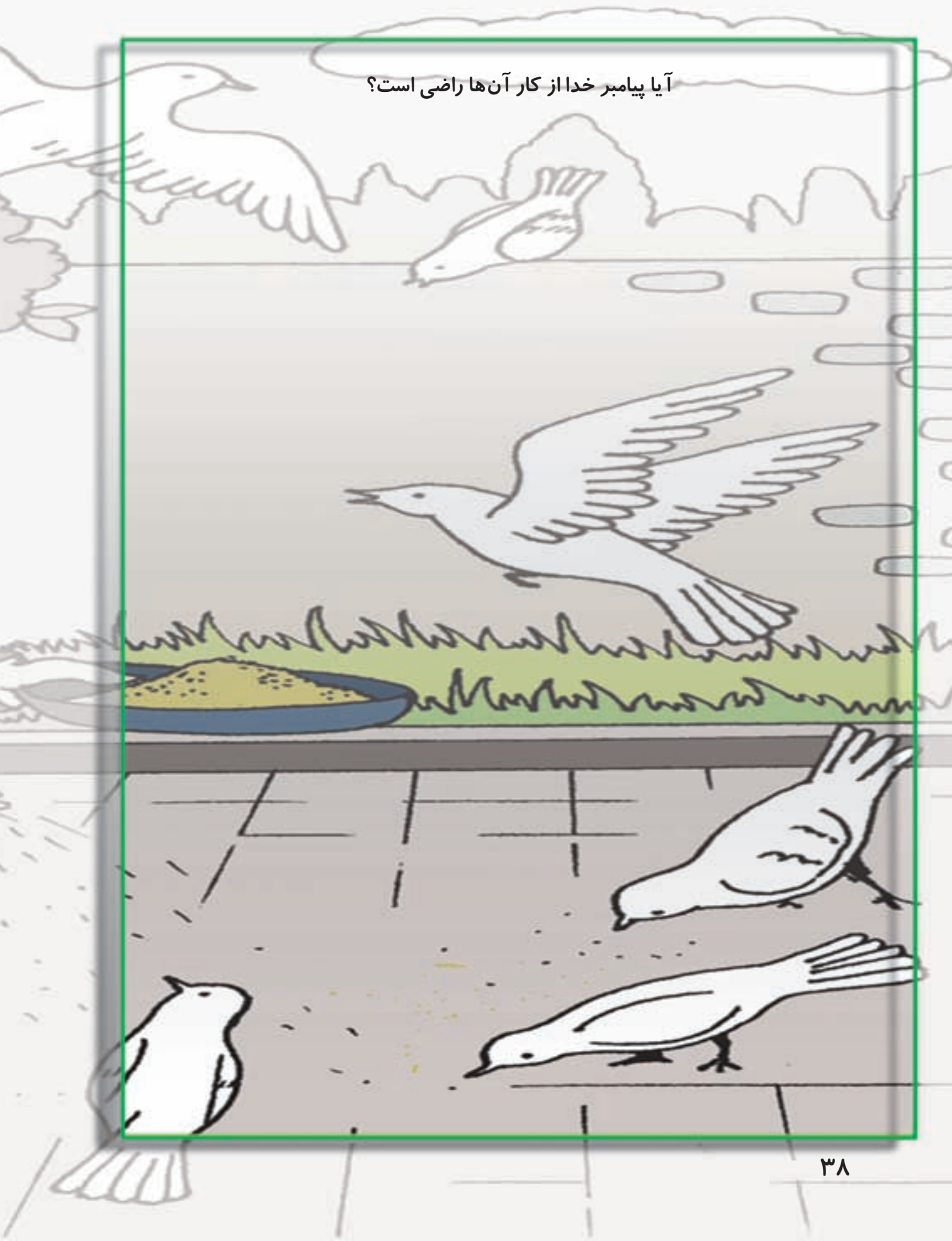




اکنون می توانی ...

تو و دوستانت هم می توانید گروهی مثل بچه های طبیعت تشکیل دهید.
راستی، گروه شما چه کارهایی انجام خواهد داد؟

آیا پیامبر خدا از کار آنها راضی است؟





یاد او...

بوی اسفند، بوی عطر، بوی گلاب،
صدای طبل، صدای سنج، صدای نوحه،
رنگ سبز، رنگ مشکی، رنگ سرخ...

این ها تو را به یاد چه می اندازند؟

پیراهن مشکی ات را می پوشی.
سربند قرمزی را به پیشانی ات گره می زنی.
شال عزا را دور گردنت می اندازی.
پرچم سبز کوچکت را برمی داری.
با اجازه ی مادر از خانه خارج می شوی.

کجا می روی؟

برای چه می روی؟

مدّت زیادی پیاده راه می روی.
با صدای طبل ها و سنج ها به سینه ات می زنی.

در راه بازگشت به خانه، زیر لب نوحه‌ای^۱
را که یاد گرفته‌ای، می‌خوانی.

چرا اشک می‌ریزی؟

چرا به سینه می‌زنی؟

مگر چه شده است؟



اکنون می‌توانی ...

تو می‌توانی از مراسم عزاداری امام حسین
– علیه‌السلام – در شهر یا روستای خود
گزارشی تهیه کنی، یا این که در این باره،
یک انشا بنویسی یا یک قصه ... یا ...

۱- نوحه: شعرهایی که در
عزاداری‌ها می‌خوانند.

حالا بر ایتم بگو



این نوشته درباره‌ی کیست؟

درباره‌ی او چه می‌دانی؟

وقتی می‌خواهم نگاهش کنم، باید سرم را خوب بالا بگیرم.
وقتی روی شانه‌هایش می‌نشینم، مثل کبوتر کوچکی هستم بالای یک کوه.
صورتش زیباتر از ماه است؛ با چشمانی درشت و سیاه و لبخندی همیشگی.
وقتی می‌خندد، دندان‌های سفیدش مثل دانه‌های مروارید می‌درخشند.
— چه قدر خنده‌هایش را دوست دارم...! —

اما وقتی به صف دشمنان چشم می‌دوزد، همه از نگاهش فرار می‌کنند.
همیشه به فکر ماست.

مراقب ماست.

نمی‌گذارد از چیزی برنجیم.

یک بار زمین خوردم. او آن چنان به سویم دوید که در گرد و خاک پنهان شد. وقتی سراسیمه
در آغوشم گفتم، قطره‌ای از اشک چشمش بر گونه‌ام چکید. مرا تند و تند بوسید. دست
مهربانش را بر سرم کشید. در میان بازوان قوی و محکمش آن قدر آرام گرفتم که یادم رفت
چه قدر دردم آمده...

نگهبان چادرهایی است که در آن می‌خوابیم.

چشم از صف دشمنان بر نمی‌دارد.

نگران تشنگی ماست.

او پرچمدار سپاه اسلام است.

عمو جان عباس را می‌گویم.



روز دهم

• او

پدرش، حضرت علی علیه السلام،
مادرش، فاطمه ی زهرا علیها السلام، دختر پیامبر،
خواهرش، حضرت زینب علیها السلام،

برادرش، امام حسن علیه السلام.
او، در چنین خانواده ای تربیت شده است.
چه خانواده ی دوست داشتنی و بزرگی!

• دوستان او

با ایمان، فداکار، شجاع و مهربان.
پیرو امام خود و همراه با او،
همه جا،
همه وقت،
حتی تا پای
جان.



• دشمنان او

بی ایمان، نادان، ستم کار و...
و دشمن خدا و پیامبر خدا.

آن‌ها با امام حسین و یارانش جنگیدند.
کر بلا محلّ این نبرد بود.

یاران امام، هفتاد و دو نفر بودند اما دشمنان او، هزاران نفر.
امام حسین و یارانش، شجاعانه جنگیدند اما سرانجام به دست مردم نادان و ستمگر به شهادت رسیدند.

هنگام ظهر، زیر آفتاب سوزان، تشنه،
در ماه محرم، روز عاشورا،
روز دهم.



گریه می‌کنیم؛ آرامان می‌کند.
خسته می‌شویم؛ در آغوشمان می‌گیرد.
زمین می‌خوریم؛ نوازشمان می‌کند.



دشمنان به ما دشنام می‌دهند اما از نگاه او می‌هراسند.
آن‌ها ما را کتک می‌زنند اما از فریاد او می‌لرزند.
آزارمان می‌دهند اما از صدای او می‌ترسند.



همه‌ی ما خسته‌ایم. او نیز خسته است اما هنوز محکم قدم برمی‌دارد.
همه‌ی ما تشنه‌ایم. او از همه تشنه‌تر است اما از دست آن‌ها آب نمی‌گیرد.
پاهایش زخم شده، دلش شکسته است اما همچنان لبخند می‌زند.
او نمی‌خواهد دل ما بگیرد؛ دوست ندارد دل ما بسوزد.

عمّه جان، زینب!

تو را مثل بابا، مثل عموها، مثل...

و بیشتر از جانمان

دوست داریم.

حالا برایم بگو



درباره‌ی حضرت زینب - علیها السلام - چه چیزهای دیگری
می‌دانی؟

برای خواندن:



حضرت زینب - سلام الله علیها - یکی از زنان بزرگ اسلام است.
او در کربلا، با برادر خود، امام حسین - علیه السلام - همراه بود و از
او پشتیبانی می‌کرد.
او بدون هیچ ترسی برای حفظ دین خدا کوشید.
حضرت زینب در کربلا مواظب کودکان خردسال و همسران شهدا
بود.
او پس از شهادت امام حسین، با سخنانش مردم را از ستم دشمنان
خدا آگاه کرد.

توی کلاس ما
آن روز غوغا بود
چشم کبوترها
از غصّه دریا بود

آقا معلّم هم
یک شور دیگر داشت
مثل پرستو بود
حال کبوتر داشت

آرام بر تخته
شعری نوشت آن روز
در مدرسه پیچید
بوی بهشت آن روز

پاییز بود امّا
باغ لبش گل داد
با ما سخن ها گفت
از حضرت سجّاد

با بچه ها آن روز
از کربلا گفتیم
از غصّه ی زینب
ما قصّه ها گفتیم

بوی دعا آمد
بوی گل و شبنم
از کودکان گفتیم
از کاروان غم

توی کلاس ما
آن روز غوغا بود
سجّاد و سجّاده
مشق شب ما بود!





حالا بر ایتم بگو



آیا تا به حال کتاب «صحیفه‌ی سجّادیه» را دیده‌ای؟
درباره‌ی آن چه می‌دانی؟



اکنون می‌توانی ...

تو می‌توانی درباره‌ی معنای «سجّاد» جست و جو کنی و بدانی چرا به امام زین‌العابدین
— علیه‌السّلام — چنین لقبی داده‌اند.

برای خواندن:



مردم با ایمان، با دقّت کردن در کارهای او، راه و رسم اطاعت از پروردگار را می‌آموختند.
صدایی دلنشین و دوست‌داشتنی داشت.
وقتی قرآن می‌خواند، سقا‌های مدینه با مَشک‌های سنگین بر دوش، مقابل خانه‌اش می‌ایستادند و
مدّت‌ها به صدای او گوش می‌دادند.
سی و هشت سال پس از هجرت پیامبر خدا به مدینه، در این شهر به دنیا آمد و پس از پنجاه و هفت
سال در مبارزه با دشمنان خدا به شهادت رسید.
نامش علی است.
فرزند امام حسین و چهارمین پیشوای مسلمانان است.
او امام سجّاد، زین‌العابدین — علیه‌السّلام — است.

۱- سقا: کسی که به تشنگان آب می‌دهد.

۲- مَشک: کیسه‌ای از جنس پوست حیوانات که در آن آب نگه‌داری می‌کردند.